

مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۱،
پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۱-۱۳۵

توحید صفاتی و ارتباط آن با وحدت مصداق و کثرت مفهوم^۱

سید مجید میردامادی

استادیار جامعه المصطفی (ص) العالمية

Email: mirdamadiphilosophy@gmail.com

دکتر احد فرامرز قراملکی

استاد دانشگاه تهران

Email: akhlagh_85@yahoo.com

عزیزاله فیاض صابری

استادیار بازنشسته دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

موضوع مقاله حاضر، مسئله توحید صفاتی و ارتباط آن با وحدت مصداق و کثرت مفهوم است. در این مسئله، فرضیه عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق به ثبوت می‌رسد و فرضیه رقیب؛ یعنی کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق، ابطال می‌شود. هدف اصلی از طرح مسئله مزبور، تبیین نظریه توحید صفاتی است. شیوه تحقیق مقاله، تحلیل مفهومی و گزاره‌ای و روی آورد تحلیلی-منطقی است. مهم‌ترین نتایجی که این مقاله به آن‌ها دست یافته عبارتند از: ۱. مفهوم واحد فقط از حیث معنایی خود و نه حیثیات دیگر از مصداق حکایت دارد؛ از این رو، صدق مفاهیم کثیر بر مصداق واحد، جایز است؛ ۲. مصداق وجود، مجمع و منشأ انتزاع مفاهیم کثیر است؛ ۳. صدق مفاهیم مغایر بر ذات واحد مغایرت در مصداق را جز در موارد اختلاف حیثی یا تغایر حقیقت مصداق، اقتضا ندارد؛ ۴. از مصداق واحد بسیط حق تعالی، مفاهیم کثیر اوصاف انتزاع می‌شود.

کلید واژه‌ها: مفهوم، مصداق، وحدت، کثرت، توحید صفاتی.

* . تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱۲/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۰۳/۲۸.

^۱ مقاله از رساله دکتری دانشگاه فردوسی مشهد با عنوان «رابطه مفهوم و مصداق از حیث وحدت و کثرت» مستخرج است.

طرح مسئله

موضوع مقاله حاضر، مسئله توحید صفاتی و ارتباط آن با رابطه وحدت مصداق و کثرت مفهوم است. این موضوع از دو حیث ثبوتی (از طرف مصداق) و اثباتی (از طرف مفهوم)، قابل تحلیل است. در این مسئله از حیث اثباتی چند پرسش مطرح است: ۱. آیا کثرت مفهوم از کثرت مصداق حکایت دارد یا ندارد؟ ۲. آیا انتزاع مفهوم کثیر از مصداق واحد، جایز است یا نیست؟ ۳. چرا کثرت مفهوم، از کثرت مصداق کاشف نیست و حکایت مفهوم کثیر از مصداق واحد جایز است؟ در مسئله از حیث ثبوتی نیز چند پرسش طرح می‌شود: ۴. آیا وحدت مصداق، مستلزم وحدت مفهوم است یا نیست؟ ۵. چگونه وحدت مصداق و کثرت مفهوم با فرض عدم استلزام وحدت مفهوم از وحدت مصداق، توجیه می‌شود؟ پاسخ به پرسش‌های مذکور، بر شناخت حقیقت مصداق و مفهوم و ویژگی هر یک از آن دو، مبتنی است. بر این اساس، می‌توان ادعای مختلف بودن مفهوم و مصداق از حیث وحدت و کثرت را طرح کرد. اگرچه تاکنون انتزاع مفاهیم کثیر از مصداق واحد مفروض دانسته شده و از مبادی اثبات مسئله توحید صفاتی قرار گرفته؛ ولی مسئله مزبور، موضوع تحقیق مستقلی قرار نگرفته است. هدف از طرح بحث رابطه وحدت مصداق و کثرت مفهوم در مسئله توحید صفاتی، اثبات عینیت ذات و مصداق صفات در وجود، با فرض کثرت مفاهیم اسماء و صفات است. در این مسئله، اگرچه در طول تاریخ کلام و فلسفه، خصوصاً به مسلک شیعه، به یگانگی صفات کمال و ذات در مصداق، رأی داده شده است؛ ولی ضرورت دارد امکان انتزاع مفاهیم متعدد از مصداق واحد، توجیه شود. اگر مصداق واحد داشتن مفاهیم متعدد ممکن نباشد، یا باید صفات متعدد را نفی نمود و به نظریه ترادف الفاظ متعدد با مفهوم واحد قائل شد یا صفات زائد بر ذات حق تعالی را پذیرفت؛ ولی نظریه ترادف، برخلاف فهم عرف و مفسران و صفات زائد بر ذات، خلاف مفاد روایات و برهان است.

فرضیه‌ها در مسئله

در مسئله مورد نظر و در پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، چند فرضیه طرح می‌شود: فرضیه اول، کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق وعدم جواز انتزاع مفاهیم کثیر از مصداق واحد است و نتیجه آن این است که: وحدت مصداق، مستلزم وحدت مفهوم است. این فرضیه، مبنای دیدگاه اشاعره در نظریه اوصاف زاید بر ذات حق تعالی است. آن‌ها بر مبنای ایده تلازم مفهوم و مصداق در وحدت و کثرت، کثرت مفاهیم اوصاف حق تعالی را دلیل و کاشف بر

کثرت مصادیق صفات زائد بر ذات می‌دانند^۱. فرضیه دوم، عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق و جواز انتزاع مفاهیم کثیر از مصداق واحد است و نتیجه آن این است که: وحدت مصداق، مستلزم وحدت مفهوم نیست. در این نوشتار، با اثبات فرضیه عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق، مسئله توحید صفاتی تبیین می‌شود.

تبیین فرضیه عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق

حکایت کثرت مفهوم از وحدت مصداق

مفهوم در ذهن با لحاظ آلی و از این حیث که ماورای خود را نشان می‌دهد، از مصداق حکایت می‌کند. مفهوم با لحاظ استقلال و از آن حیث که وجود خارجی است، از ماورای خود، کاشفیتی ندارد. هر معنایی که مفهوم می‌شود، دارای مرز و محدوده‌ای است که آن را از معنای مفهومی دیگر، متمایز می‌سازد (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ۳/ ۳۲۴ - ۳۲۵). معنای علم از معنای قدرت متمایز است؛ همان گونه که معنای انسان، از معنای سنگ جدا است؛ هیچ معنای ذهنی از آن حیث که معنای خاص است، با معنای دیگر اشتراک ندارد. هر معنای ذهنی به منزله درجه‌ای به سوی واقعیت است که حکایت آن، در حوزه معنایی خود محدود می‌شود و هر معنا، ساحتی از واقعیت را نشان می‌دهد. دایره حکایت معنا، ضیق است. مفهوم ذهنی فقط در حوزه معنایی خود، از مصداق کاشفیت دارد. همه حقیقت را با معنای واحد نمی‌توان مورد شناسائی قرارداد. مفهوم، برخلاف مصداق وجود، جامع معانی مغایر نیست. به تعبیر دیگر، هر ماهیت یا مفهوم، به اندازه محدودیت خاص خویش از وجودی که منشأ انتزاع آن است، حکایت می‌کند (جوادی آملی، *شرح حکمت متعالیه، بخش چهارم از جلد ششم*، ۳۰۶ - ۳۰۷). سر جواز انتزاع مفاهیم متعدد از مصداق واحد، آن است که مفهوم به سبب این که همواره در دایره‌ای محدود قرار می‌گیرد و از افقی خاص با مصداق مواجه می‌شود، نمی‌تواند مصداق را از همه جهات ارائه دهد و مصداق به علت این که میدانی فراتر از مفهوم دارد، گاه در معرض حکایت مفاهیم متعدد و مغایر قرار می‌گیرد؛ مانند: واجب تعالی که هر یک از مفاهیم علیم، قدیر، حی، به حکایت از آن

۱. فرضیه مزبور از دلایلی که اشاعره بر ادعای خود اقامه نموده‌اند، استظهار می‌شود. اشاعره در اثبات نظریه زیادت صفات بر ذات حق تعالی، به سه وجه احتجاج می‌کنند: اول- قدمای اشعری از طریق قیاس غایب بر شاهد، حکم شاهد را بر غایب حمل می‌کنند، دوم- به نظر اشاعره اگر مفهوم صفت نفس ذات باشد، لازم می‌آید حمل صفت بر ذات بی فایده و به مثابه حمل شی بر نفس باشد و لازم، باطل است، سوم- چنانچه صفاتی، مانند: قدرت و علم، نفس ذات باشند، لازم می‌آید علم و قدرت واحد باشند؛ درحالی که بطلان این امر، بدیهی است (جرجانی، ۴۵/۸ و ۴۸).

می‌پردازد و هیچ یک از آن‌ها به تنهایی ذات بسیط او را به تمام، ارائه نمی‌دهد؛ پس کثرت مفهوم، نمی‌تواند دلیل بر کثرت مصداق باشد؛ درحالی‌که وحدت مفهوم، از وحدت مصداق حکایت می‌نماید (همو، رَحِیقِ مَخْتوم، بخش پنجم از جلد اول، ۵۵۷). هر مفهوم، روزنه‌ای است که به مقدار خود از حقیقت خارجی حکایت می‌کند؛ لهذا صدق چند مفهوم بر یک موجود بسیط کامل جایز است و هیچ گونه ترکیبی به همراه ندارد؛ زیرا هر یک از آن مفاهیم، مقداری از کمال‌های آن بسیط را نشان می‌دهد؛ ولی محکی آن مفاهیم، مرکب نیست. مفهوم واحد نمی‌تواند به تنهایی آن حقیقت نامحدود را نشان دهد؛ حتی مفهوم نامتناهی اگرچه به حمل اولی نامحدود است؛ ولی به حمل شایع، محدود است؛ زیرا مفهوم نامحدود، غیر از مفهوم علم، قدرت و مفاهیم دیگر است (همو، بخش دوم از جلد ششم، ۱۲۵-۱۲۶). در واجب‌الوجود که هستی نامحدود و دارای همه کمال‌های وجودی است، هیچ گونه تغایر وجودی بین اوصاف کمالی او نیست و چون مفهوم واحد نمی‌تواند از همه کمال‌های وجودی او حکایت کند، مفهوم‌های مختلف از ذاتی که عین کمال و تمام کمال است، کشف می‌کنند.

مصداق وجود، جهت اتحاد چند متحد^۱

پرسشی که در این موضع طرح می‌شود آن است: آیا چند معنا در خارج و در مصداق واحد، متحد می‌شوند؟ و با فرض ثبوت اتحاد، چگونه اتحاد آن‌ها توجیه می‌شود؟ در پاسخ می‌توان گفت: مصداق وجود، جهت اتحاد (هوهویت) در هر یک از چند شیء متحد است و در این مطلب تفاوتی نیست به اینکه اتحاد چند شیء؛ بالذات؛ مانند: اتحاد انسان و وجود و اتحاد انسان و حیوان یا بالعرض؛ مانند: اتحاد انسان و سفید باشد. جهت اتحاد میان انسان و وجود، وجودی است که به انسان بالذات نسبت دارد و جهت اتحاد میان انسان و حیوان، وجودی است که به آن دو بالذات نسبت دارد و جهت اتحاد میان انسان و سفید، وجودی است که به انسان، بالذات و به سفید، بالعرض نسبت دارد. با این بیان معلوم می‌شود که دو شیء که به حسب حقیقت متحد هستند، هر دو موجود نیستند و چنانچه هر دو موجود باشند، میان

۱. اتحاد به سه وجه، تصور می‌شود: ۱- اتحاد موجودی با موجود دیگر به این بیان که وجود دو شیء، وجود واحدی شوند؛ بدون تردید این قسم اتحاد، محال است، ۲- مفهومی از مفهوم‌ها یا ماهیتی از ماهیت‌ها، عین مفهوم یا ماهیت مغایر دیگری شود؛ به طوری که مفهومی بر مفهوم دیگر به حمل اولی حمل شود. این قسم نیز، بی تردید محال است؛ زیرا مفهوم‌های مغایر امکان ندارد مفهوم واحدی شوند یا این که برخی از آن‌ها به حسب مفهوم، برخی دیگر شوند؛ زیرا هر معنایی از حیث معنا بودن، غیر معنای دیگر است. به عنوان مثال مفهوم عاقل محال است عین مفهوم معقول شود. البته ممکن است بر وجود واحد بسیط، عاقل و معقول صدق کنند، ۳- موجودی دگرگون شود به گونه‌ای که بر آن مفهوم عقلی و ماهیت کلی که قبل از آن صدق نمی‌کرد، صدق کند یا در وجود آن موجود، استکمالی رخ دهد؛ این گونه دگرگونی نه تنها محال نیست؛ بلکه واقع است؛ همان طور که معانی معقولی که به طور پراکنده در جماد، نبات و حیوان وجود دارند، در انسان واحد به حسب صورت ذات آن، به وجه جمعی، تحقق دارند (صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه، ۳/۳۲۴ - ۳۲۵).

آن‌ها اتحاد حاصل نمی‌شود؛ پس ناگزیر وجود واحدی است که به دو شیء به گونه‌ای از انتساب نسبت دارد و یکی از دو شیء یا هر دوی آن‌ها، انتزاعی هستند و جهت اتحاد در آن‌ها، امر حقیقی است؛ بنابراین می‌توان گفت: اتحاد میان ماهیت‌ها و وجود، یا به این است که وجود، انتزاعی و اعتباری و ماهیت‌ها امور حقیقی هستند یا ماهیت‌ها امور انتزاعی اعتباری و وجود، حقیقی عینی است (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۱/ ۶۷-۶۸).

مصداق وجود، مناط کثرت مفهوم

در اینجا به مناسبت، از ویژگی مصداق وجود و مناط انتزاع مفاهیم کثیر از مصداق، بحث می‌شود. میان مصداق وجود و منشأ بودن آن برای انتزاع مفاهیم کثیر، نسبت مستقیم وجود دارد. مسئله انتزاع مفاهیم کثیر از مصداق واحد، بر اصالت، وحدت سنخی و تشکیک وجود مبتنی است. راز اینکه مصداق واحد جایز است منشأ انتزاع مفاهیم کثیر واقع شود، در حقیقت و سنخ وجود اصیل و صرف است (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۶/ ۲۸۱). به عبارت دیگر سر جواز انتزاع مفاهیم مختلف و نه مخالف و ماهیت‌های متعدد و نه متعاند از وجود واحد، همان است که وجود، اصیل و ماهیت و مفهوم، اعتباری‌اند. هر ماهیت یا مفهوم به اندازه محدودیت خاص خویش از وجودی که منشأ انتزاع آن است، حکایت می‌کند و گاهی وجود واحد در اثر کمال واقعی خویش، شئونی را داراست که هیچ‌گاه یک ماهیت یا یک مفهوم از آن حکایت نمی‌کند؛ بلکه باید چند ماهیت یا مفهوم را مجموعاً حاکی از وجود کامل قرار داد و اگر تشکیک در ماهیت روا می‌بود، ممکن بود از وجود واحد شدیدتر، ماهیت یا مفهوم شدیدتری انتزاع نمود؛ ولی چون تشکیک در غیر وجود جایز نیست، از وجود واحد شدید، ماهیت‌ها و مفهوم‌های مختلف، انتزاع می‌شوند و هیچ‌کدام از آن‌ها به تنهایی از تمام حقیقت آن وجود حاکی نیست؛ بنابراین صرف انتزاع ماهیت یا مفهوم از وجود واحد، آن وجود خاص را به ماهیت یا مفهوم مخصوص، اختصاص نمی‌دهد (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، بخش چهارم از جلد ششم، ۳۰۶). عدم توجه به نکته یاد شده، سبب شد که بعضی جواز انتزاع ماهیت‌ها یا مفهوم‌های متعدد از وجود واحد را شاهد جواز انتزاع مفهوم واحد وجود از مصادیق متباین آن بدانند و انتزاع مفهوم وجود را از وجودهایی که امکان تباین دارند، جایز بشمارند (همان، ۳۰۷). مفهوم، برخلاف مصداق وجود، جامع معانی مغایر نیست. هر مفهوم به اندازه محدودیت خاص خویش، از وجودی که منشأ انتزاع آن است، حکایت می‌نماید و مصداق به علت این که میدانی فراتر از مفهوم دارد، منشأ انتزاع مفاهیم متعدد و

مغایر واقع می‌شود؛ مانند: واجب تعالی که هر یک از مفاهیم اوصاف، به حکایت از آن می‌پردازند و هیچ یک از آن‌ها به تنهایی ذات بسیط حق تعالی را به تمام، ارائه نمی‌دهند؛ بنابراین مغایرت در مفهوم با اتحاد و عینیت در وجود، منافات ندارد (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۴ / ۹۱). از وجود صرف و بسیط حق تعالی، معانی اوصاف و کمالات وجودی؛ بدون اینکه تعدد حیثی ذات لازم آید، انتزاع می‌شوند. صرف وجود، همه وجودهاست؛ زیرا صرف شیء، جامع چیزهایی از سنخ آن و فاقد امور بیگانه از آن است و وجودی از وجود دیگر، بیگانه نیست؛ زیرا وجود به مثابه نوع واحدی است؛ که در مراتب آن؛ جز شدت و ضعف، کمال و نقص و تقدم و تأخر، هیچ گونه مخالف نوعی ندارد؛ بیگانه از وجود، به جز عدم و ماهیت به حمل اولی (و نه حمل شایع و از حیث تحقق) نیست. از سنخ وجود، دومی وجود ندارد (سبزواری، ۲۷۱). از هر مرتبه وجود، معانی کثیر انتزاع می‌شوند. ویژگی حقیقت وجود اصیل آن است که با داشتن وحدت سنخی، منشأ انتزاع معانی مغایر واقع می‌شود. معانی ماهوی و مفاهیم اعتباری فلسفی و منطقی از سنخ وجود، که عین عینیت، وحدت و منشأ آثار است - انتزاع می‌شوند. وجود در عین واحد بودن، تألیف دهنده معانی مختلف است. در سنخ وجود، همه معانی کثیر، به مناط اتحاد در وجود، به یک وجود، امکان تحقق دارند (صدرالدین شیرازی، *مجموعه رسائل فلسفی*، ۱۵۱). صدرالمآلهین در این باره می‌نویسد: «آنچه در خارج تحقق دارد، وجود است؛ ولی با حس یا مشاهده حضوری از حقیقت و ذات آن، مفهوم‌های عام یا خاص و از عوارض آن ذات، مفاهیمی در عقل حاصل می‌شوند» (همان، ۲ / ۳۶). یک مصداق در دو مورد، منشأ انتزاع دو مفهوم واقع می‌شود: اول - موردی که مابازاء یکی از دو مفهوم، متحصل و مابازاء دیگری غیر متحصل است و دوم - موردی که یکی از دو مفهوم، ماهیت و دیگری وجود است. ابن سینا با ذکر مثالی، وحدت مصداق و کثرت مفهوم را چنین توضیح می‌دهد: «با صدق دو مفهوم عاقل و معقول بر نفس، ذات (نفس) در واقع و اعتبار، کثیر و دو شیء نمی‌گردد؛ ذات، شیء واحد است و قسمت نمی‌پذیرد؛ تقدیم و تأخیر، فقط در ترتیب معانی است» (ابن سینا، ۳۵۸). مفاهیم مغایر اگرچه به حمل اولی غیر هم هستند و بر یکدیگر حمل نمی‌شوند؛ به حمل شایع بر مصداق حمل می‌شوند (صدرالدین شیرازی، *شرح الاصول الکافی*، ۲۹). مفاهیم مزبور در وجود متحد و به مصداق واحد موجودند. عوارض حقایق وجودی مانند: وحدت، تشخیص، علم، قدرت، حیات و اراده، از آن حیث که حقایق وجودی هستند، به حسب ذات و هویت و به اعتبار مصداق، عین حقایق وجودی و به اعتبار معنا و مفهوم، غیر حقایق وجودی هستند (زنوزی، *لمعات*

الهیة، ۲۲۷). تغایر و اختلاف مفهوم‌ها به حسب معنا، کثرت ذات در خارج و به حسب تحلیل، کثرت در عقل را موجب نمی‌شود (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۷/ ۲۳۰). هر هویتی چه واجب یا ممکن، خصوصاً هویتی که اصل هویت‌ها و منبع هر وجود و منشأ هر مفهوم و ماهیت است - دارای لوازم عقلی و فروعاتی؛ مانند: شیئیت، معلومیت و موجودیت است (همان، ۲۰۴).

نسبت شدت وجود و ازدیاد مفهوم

میان شدت وجود و ازدیاد مفهوم متنوع از آن، رابطه مستقیمی وجود دارد. با شدیدتر و قوی‌تر شدن وجود، مفهوم بیشتر می‌گردد و به وزان شدت و سعه وجود، معانی و آثار بیشتری از آن انتزاع می‌شوند (همو، *مجموعه رسائل فلسفی*، ۱۵۱). صدرالمآلهین در این باره، چنین می‌نویسد: «وجود هرچه کامل‌تر و شدیدتر باشد، فضائل ذاتی و محمول‌های محاکمی آن بیشتر است» (همو، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۶/ ۲۸۱). او در موضع دیگر می‌گوید: «هرچه وجود قوی‌تر باشد، دارای جمعیت بیشتر و نسبت به معانی کلی و ماهیت‌های انتزاعی احاطه بیشتری دارد» (همان، ۳/ ۳۷۳). نتیجه آنکه هر وجود که در فعلیت، تحصیل و وجدان حقیقت، قوی‌تر و شدیدتر است، در جهات وجودی و نیز مفاهیم ثبوتی، جامع تر است (زنوزی، *بدایع الحکم*، ۴۴۳).

اختلاف حیثی، منشأ تغایر مصداق

مفاهیم مختلف بر مصداق واحد صدق می‌کنند و حمل می‌شوند. صدق مفهوم‌های گوناگون بر ذات واحد، مغایرت در مصداق را جز در موردی که مستلزم اختلاف در حیثیت مصداق است، اقتضا ندارد (صدرالدین شیرازی، *المبداء و المعاد*، ۱۸۷). مفاهیمی که مغایرت در مصداق را اقتضا دارند، می‌توان به چند قسم تقسیم کرد: الف - مفاهیمی؛ مانند: معالج و مستعلاج که در حیثیت تقيیدی، مغایرت دارند (همو، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۶/ ۱۷۲-۱۷۴). ب - مفاهیم متضایفی؛ مانند: علت و معلول، که به سبب تنافی داشتن دو طرف آن‌ها در وجود، عقل به تقابل آن‌ها حکم می‌کند؛ د - مفاهیمی که از اختلاف حیث صدور فعل در فاعل، حکایت می‌کنند؛ مانند: مفهوم «الف» و «ب» که هرکدام مغایر دیگری و مبدأ و حیث صدور هر یک در فاعل، غیر دیگری است. در فرضی که دو مفهوم متضایف؛ مانند: عالم و معلوم باشند، مفاهیم مزبور، مغایرت در وجود را اقتضا ندارند؛ وجود مفهوم عالم در خارج اقتضا ندارد غیر وجود معلوم باشد. همچنین در مفاهیمی؛ مانند: محب و محبوب، عاشق و معشوق و نظیر آن‌ها که نفس مفهوم آن‌ها، اقتضای تغایر داشتن در مصداق ندارد؛ زیرا صدق

مفاهیم متضایف مزبور بر ذات احدیت، جایز است. بنابراین مفاهیم مابین، به استثنای مفاهیمی که به تغایر مصداقی و وجودی آن‌ها، برهان اقامه می‌شود یا عقل به تقابل آن‌ها حکم می‌کند، اقتضا ندارند در وجود، غیر یکدیگر باشند (همان، ۱۷۳-۱۷۴).

موارد انطباق مفهوم کثیر بر مصداق واحد

در اینجا به مناسبت موضوع بحث، موارد انطباق مفهوم کثیر بر مصداق واحد، ذیل چند عنوان ذکر می‌شوند:

اول: وجود واجب‌الوجود

واجب‌الوجود به وجود واحد بسیط، واجد اوصاف کمالی است که هر یک از آن اوصاف از حیث معنا و مفهوم مغایر؛ ولی در تحقق و وجود، عین ذات حق تعالی هستند (همو، شرح اصول کافی، ۲۸ - ۲۹). همه فیلسوفان در این که معانی مختلف اوصاف حقیقی الهی، عین وجود احدی او هستند، اتفاق دارند (همو، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ۱/ ۱۷۵).

دوم: وصف موجود از حیث وجود

در فرضی که وصفی به موجود از حیث موجود بودن اختصاص دارد؛ ممکن است اوصاف مغایر به وجود واحد موجود شوند؛ مثال این مورد، علم، قدرت و اراده است که در مصداق واحد بسیط، به یک وجود موجودند (همان، ۲۳۱). سنخ واحد وجود، منشأ انتزاع مفهوم وجود و اوصاف وجودی واقع می‌شود. در این قسم، مفاهیمی که به حمل اولی مغایرت دارند، به حمل شایع در وجود متحد و مصداق واحد دارند.

سوم: جوهر مفارق و بسیط عقلی

جوهر مفارق و بسیط عقلی، دارای شرافت وجودی و به وجود واحد، واجد همه معانی معقول است (همو، مجموعه رسائل فلسفی، ۱۵۲). مفاهیم مغایری؛ مانند: موجود، جوهر، عقل، عاقل و معقول بر جوهر عقلی با برهان یا حدس یا به بداهت، صدق می‌کنند (همو، شرح اصول کافی، ۲۸).

چهارم: صورت اخیر شیء

صورت اخیر شیء به وحدت خود، واجد معانی و صورت‌های طولی است. مفاهیم مختلف بر اساس حرکت جوهری در برخی مراتب وجود، به وجود واحد، امکان تحقق دارند؛ مانند: مراتب حرارت که انواع متخالف هستند و به وجود واحد تدریجی موجودند (همو، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ۳/ ۳۲۹). در این قسم، موجودی دگرگون می‌شود و

مفهوم عقلی و ماهیت کلی که قبلاً بر آن صدق نمی‌کرد، صدق می‌کند یا در وجود آن، استکمالی رخ می‌دهد؛ این گونه دگرگونی، نه تنها محال نیست؛ بلکه واقع است؛ همان طور که همه معانی معقولی که به طور پراکنده در جماد، نبات و حیوان وجود دارند، در انسان واحد به حسب صورت ذات آن، به وجود جمعی تحقق دارند (همان، ۳۲۴ - ۳۲۵). در این قسم، وجود نبات و حیوان نسبت به صورت انسانی، بالقوه هستند. از آن سبب که اتحاد شیء بالقوه و بالفعل، جایز است، وجود بالقوه و بالفعل، متحد می‌شوند. انسان با حرکت جوهری استکمالی، دارای صورت‌های طولی می‌شود. انسان از مراحل صورت‌های معدنی، نباتی و حیوانی گذر می‌کند و واجد صورت انسانی می‌گردد. آن معانی، اجناس و فصولی هستند که به وجود صورت اخیر؛ یعنی نفس ناطقه انسانی به وجه کثرت در وحدت و اجتماع فرق در جمع، تحقق دارند؛ ولی وجود ناطق، وجود خاص آن اجناس و فصول، نیست (زنوزی، *بدایع الحکم*، ۴۴۱). صورت جسمی نیز مصداق همه معانی موجود در ماده است و افزون بر آن، معانی از حیث صورت را واجد است (همان، ۳۰۸).

پنجم: وجود واحد شخصی

وجود واحد شخصی؛ مانند: زید که مصداق مفهوم ذاتی ماهوی؛ یعنی انسان و مصداق مفهوم عرضی از قبیل: مفهوم، شیء و ممکن است. (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ۹۶ / ۵)

ششم: حیثیت تقییدیه غیر مکرر موضوع

به نظر برخی اختلاف دو مفهوم مساوق با وحدت در مصداق، از قسم حیثیت تقییدیه است؛ یعنی حیثیت تقییدیه‌ای که فقط مستلزم مغایرت در مفهوم است؛ ولی مکرر موضوع نیست و مفاهیم کثیر، در مصداق واحد جمع می‌شوند؛ مانند: مفهوم وجود و تشخیص که از حیث مفهوم مغایرند؛ ولی از حیث حقیقت و مصداق خارجی، اتحاد دارند و تغایر و عدم حمل آن‌ها به حسب حمل اولی ذاتی است (زیرا از حیث مفهوم، بینونت عزلی دارند)؛ اما دو مفهوم به حمل شایع صناعی که مناط آن اتحاد در وجود است و به اعتبار مصداق واحد، بر یکدیگر حمل می‌شوند (همان، ۱۹۹ / ۷ - ۲۰۰).

هفتم: تفصیل مفاهیم و اجزاء تحلیلی ذات بسیط

مورد هفتم، فرضی است که ذهن از یک ذات بسیط می‌تواند اجزاء تحلیلی چندی انتزاع کرده؛ آن‌ها را به تفصیل در تعریف و تصویر عقلی آن ترسیم نماید. تفصیل معانی حدی ذات بسیط در تحلیل عقل و ترکیب عقلی حد، ترکیب خارجی محدود را نتیجه نمی‌دهد (جوادی

آملی، رحیق مختوم، بخش اول از جلد دوم، ص ۱۷۸؛ و با وحدت محدود، ناسازگار نیست.

هشتم: تخالف مصداق دو مفهوم متناقض

مورد هشتم، فرضی است که مصداق دو مفهومی که نقیض یکدیگرند؛ مانند: سیاهی و عدم سیاهی، متخالف باشند؛ مانند: حرکت که مصداق عدم سیاهی و با سیاهی، متخالف است و با آن جمع می‌شود (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ۱۹۲/۷-۲۰۴). البته اتصاف شیء به صفتی به سبب حیثیتی، اتصاف آن را به آن صفت از همه حیثیت‌ها، ایجاب نمی‌کند؛ در فرض مثال موضوعی که حرکت دارد، حرکت آن، از جهت استکمال و مناط خاص آن، قوه محرکه است؛ ولی همان موضوع از جهت قبض نور بینائی، سیاه می‌شود و مناط در آن، مزاج مخصوص داشتن است؛ بنابراین موضوع واحد، از دو حیث مرکب است و آن دو صفت مزبور (حرکت و سیاهی)، به دو جهت و حیثیت، برای موضوع واحد تحقق دارند (همان، تعلیقه سبزواری، ۲۰۳).

موارد امتناع وحدت مصداق و کثرت مفهوم

در چند مورد وحدت مصداق یا حیثیت واحد در مصداق، با کثرت مفهوم، ممتنع است؛ موارد مزبور عبارتند از:

اول: حیثیت‌های تقییدی مخالف و مکرر موضوع، بدون تقابل بالذات

مورد اول، حیثیت‌های تقییدی مکرر موضوع هستند که با یکدیگر اختلاف و تغایر بالذات دارند؛ ولی به هیچ یک از اقسام تقابل، تقابل ندارند. اگرچه دارای تقابل بالعرض باشند (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ۲۰۰/۷). این مورد، فرضی است که تحقق وصف در موصوف، به وجود خاص طبیعی یا تعلیمی موصوف، مشروط است؛ برای این مورد از وجود طبیعی؛ مانند: رنگ، طعم، حرارت و برودت و از وجود تعلیمی؛ مانند: کرویت، استقامت و زوجیت می‌توان مثال آورد. این گونه اوصاف، به وجود واحد موجود نیستند و مصداق واحد ندارند (همو، *شرح الاصول الکافی*، ۲۳۱).

دوم: حیثیت تقییدی مخالف و مکرر موضوع، با تقابل بالذات

مورد دوم، حیثیت‌های تقییدی مکرر موضوع هستند. در این قسم نیز، حیثیت‌ها بالذات مختلف و متغایرند؛ ولی برخلاف مورد پیشین، حیثیت‌ها به یک قسم از اقسام تقابل، بالذات تقابل دارند. تقابل دو شیء، مستلزم تغایر هویت آنهاست (زنوزی، *لمعات الهییه*، ۲۳۰). در تقابل تضایف، مفاهیم علت و معلول، تحریک و تحرک، مستعد و مستعد له و تقدم و تأخر

هستند که مقتضی تغایر در وجودند؛ زیرا میان دو طرف نه تنها در مفهوم؛ بلکه در وجود، تنافی است (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۶ / ۱۷۲ - ۱۷۴). در تقابل تضاد، دو مفهوم متضاد؛ مانند: سفیدی و سیاه هستند، که کثرت مفهوم در آنها، از تغایر حیثیت کشف می‌کند و تغایر حیثیت، سبب کثرت در ذات می‌گردد. (همان، ۱۷۰) محقق طوسی در این باره سخن ابن سینا را در تفاوت حیثیت صدور دو شیء از علت، چنین بیان می‌کند: «مفهوم شیء از آن حیث که «الف» صادر شود، غیر از مفهوم شیء از آن حیث است که «باء» صادر می‌شود... تغایر دو مفهوم، بر تغایر دو حقیقت دلالت دارد» (نصیرالدین طوسی، شرح *الاشارات و التنبيهات*، ۳ / ۱۲۲). در تقابل نقیضان دو مفهوم نقیضان؛ مانند: وجود و عدم و سیاهی و عدم سیاهی هستند، مصداق عدم سیاهی، سفیدی است و سفیدی و سیاهی، متضاد هستند و امکان ندارد آن دو مفهوم، مصداق واحد داشته باشند. در تقابل عدم و ملکه تغایر دو مفهوم عدم و ملکه؛ مانند: کوری و بینائی، مقتضی تغایر مصداق یا مابازاء دو مفهوم است.

سوم: مفاهیم متخالف دارای تقابل بالعرض

مورد سوم فرضی است که معانی متخالف و مفهوم‌های متغایر، تقابل بالعرض داشته باشند. در این مورد نیز مفهوم کثیر، مصداق واحد ندارد.

چهارم: وجود بالفعل ماهیت کثیر

مورد چهارم، موردی است که ماهیتی؛ اعم از جوهر و عرض، دارای وجود بالفعلی است که آن وجود به آن ماهیت اختصاص دارد و وجود آن ماهیت از وجود ماهیت دیگر، متمایز است. در این فرض، اتحاد ماهیت‌های کثیر در مصداق واحد، محال است (همان، ۱۸۶) و به تعبیر دیگر دو ماهیت، دارای دو وجود هستند و با تحقق دو وجود، اتحاد بین آن دو حاصل نمی‌شود (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ۱ / ۶۷).

پنجم: منشأ انتزاع مفهوم ایجابی و سلبی

مورد پنجم؛ فرضی است که ذات شیء، منشأ انتزاع مفهوم ایجابی و سلبی واقع شود؛ مانند: انسان که منشأ انتزاع مفهوم انسان و عدم اسب است. انسان از حیث انسان بودن، مفهوم دیگر نیست. او از حیث انسان بودن، عدم اسب نیست؛ زیرا اگر این گونه باشد، باید با تصور انسان، عیناً معنای عدم اسب، تصور شود؛ درحالی‌که این طور نیست. در عین حال بر حقیقت انسان، عدم اسب صدق می‌کند؛ زیرا هر ماهیتی از حیث ذات نسبت به هر شیء، از دو طرف نقیض خالی نیست؛ انسان از حیث ذات، اسب یا عدم اسب است؛ چنانچه ذات انسان دارای حیثیت‌های انسانیت و عدم اسب و غیر آن از سلب‌های اشیاء باشد، لازم می‌آید مرکب شود.

بنابراین هرگاه محمولی از مصداقی که معنا و مفهوم ایجابی دارد سلب شود، آن مصداق، حقیقت مرکب است؛ زیرا در ذهن، هرگاه صورتی از ماهیت با صورت‌های ماهوی دیگر سنجیده و یکی از دیگری سلب شود؛ آنچه حقیقت شیء به آن است، غیر از چیزی است که بر آن، عدم آن حقیقت صدق می‌کند (همان، ۲/ ۳۶۹-۳۷۱). نظیر مورد پنجم، مورد اول تناقض در محمول به حسب «وجود فیه» است که بر اساس قاعده «نقیض کل شیء رفعه»، موضوع واحد به داشتن سفیدی و نقیض آن؛ یعنی عدم داشتن سفیدی، متصف نمی‌شود (همان، ۱۹۲/۷-۱۹۷). همچنین در فرضی که خصوصیت صدور شیء از مصدری، مغایر خصوصیت صدور شیء دیگر از همان مصدر باشد؛ به این معنا که هرگاه از ذات فاعلی «الف» صادر شود، ذات فاعل، مصدر و منشأ «الف» است و همین، ذات مصدر و منشأ غیر «الف» نخواهد بود. صدور «الف» و صدور غیر «الف» در مفهوم، متخالف هستند و خصوصیت «الف»، غیر خصوصیت «باء» است. به عبارت دیگر خصوصیت صدور «الف»، مصداق عنوان مصدر بودن «الف» و خصوصیت صدور «باء»، مصداق عنوان مصدر بودن «باء» است. این دو عنوان و مفهوم، مختلف هستند و خصوصیت صدور «باء» از فاعل در انتزاع عنوان مصدر غیر «باء»، کفایت نمی‌کند، انتزاع آن، به ملاحظه صدور غیر «باء»، نیازمند است خصوصیت صدور غیر «باء»، باید موجود باشد؛ بنابراین دو مفهوم مصدر بودن صدور «باء» و مصدر بودن صدور غیر «باء»، باید هر یک مصداقی داشته باشند؛ ناگزیر مصداق دو عنوان، مختلف می‌شود (همان، تعلیقه طباطبایی، ۲۰۶).

ششم: کثرت حیثیت ماهیت‌های مغایر موجود

مورد ششم، موردی است که حیثیت‌های ذاتی و عرضی در این که مناط اتصاف به حیثیتی به حسب وجود، بعینه مناط اتصاف به حیثیت دیگر نیست، مشترک هستند؛ یعنی هیچ شیء که به حیثیتی مقید و متصف است، به حیثیت دیگر، متصف نمی‌شود؛ مانند انسان بودن انسان که از حیث نویسنده بودن آن، صادق نیست و نیز ناطق بودن انسان، از حیث حیوان بودن آن، صادق نیست. همچنین به حسب مفهوم، مناط اتصاف به حیثیتی، عین مناط اتصاف به حیثیت دیگر نیست (همان، ۲۰۰ - ۲۰۱). کثرت حیثیت در حقیقت یا کثرت مصداق است یا به کثرت مصداق بر می‌گردد.

دلایل اثبات مسئله

فرضیه این مقاله؛ یعنی عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق، با دلایلی اثبات می‌شود:

تقریر دلیل اول: اگر کثرت مفهوم از کثرت مصداق کاشف باشد، از چند جهت، خلف لازم می‌آید؛ لازم به اقسام آن باطل است؛ ملزوم نیز باطل است^۱ (همان، ۲۰۱).

بیان ملازمه و بطلان اقسام لوازم:

لزوم خلف از جهت اول: چنانچه کثرت مفهوم از کثرت منشأ انتزاع یا مصداق کاشف باشد، لازم می‌آید هر مفهومی در خارج، دارای دو مصداق باشد؛ مصداق اول، مصداق همان مفهوم و مصداق دوم، مصداق مفهوم شیء است؛ چون هر موجودی مصداق مفهوم شیء است. هر مفهوم که از مصداق انتزاع می‌شود، با آن مفهوم، مفهوم شیء نیز انتزاع می‌گردد؛ این امر خلاف آن چیزی است که در خارج می‌یابیم؛ در خارج مصداق مفهوم، واحد است؛ بطلان لازم؛ یعنی اینکه هر شیء در خارج دو شیء باشد، آشکاراست. با بطلان لازم، ملزوم؛ یعنی کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق نیز باطل و مدعا اثبات می‌گردد.

لزوم خلف از جهت دوم: هرگاه کثرت مفهوم از وحدت مصداق حکایت نکند، لازم می‌آید بسیط خارجی وجود نداشته باشد و همه موجودها مرکب باشند، لازم باطل است؛ چون بساطت موجودهای مجرد، صورت‌های نوعی و اعراض، اثبات شده است. در حق تعالی، کثرت مفاهیم اوصاف از ذات بسیط او حکایت دارد. در عقول، مفهوم جنس و فصل تحلیلی حدی، از وجود بسیط آنها حکایت می‌کنند. مفاهیم فصل، جنس و عرضی از صورت‌های ماهوی، ماده اولی و اعراض، حکایت دارند. در اعراض خارجی؛ مانند: سفیدی، مفهوم عرضی در ذهن، دارای جنس و فصل تحلیلی است و جنس و فصل تحلیلی، از عرض بسیط خارجی، حکایت می‌کنند.

لزوم خلف از جهت سوم: در فرضی که مصداق، موجود واحد بسیط است، مصداق واحد، منشأ انتزاع مفهوم کثیر و مفهوم کثیر، از مصداق واحد کاشف است، هرگاه مفهوم کثیر از مصداق کثیر، حکایت کند، خلف لازم می‌آید؛ زیرا مفروض آن است که مصداق واحد بسیط، منشأ انتزاع مفهوم کثیر است، با فرض صحیح بودن ادعا؛ یعنی کاشفیت مفهوم کثیر از واحد، نقیض آن باطل و ادعا ثابت می‌گردد.

تقریر دلیل دوم: اگر مفهوم کثیر از مصداق یا مابازاء کثیر کاشف باشد، لازم می‌آید اتحاد دو مفهوم غیر متحصّل و متحصّل یا دو مفهوم اعتباری و اصیل، جایز نباشد؛ لازم باطل است؛ ملزوم نیز باطل است.

۱. دلیل اول از این نظر که در آن با تحقق ملزوم از چند حیث، تالی خلف لازم می‌آید، قابل انحلال به چند دلیل است؛ ولی چون تالی باطل در همه دلیل‌ها، لزوم خلف است و همه دلیل‌ها در عنوان تالی اشتراک دارند، در اثبات مسئله از تکثیر دلیل، اجتناب گردید.

بیان ملازمه و بطلان لازم: اگر کثرت مفهوم از کثرت مصداق حکایت کند، لازم می‌آید اتحاد مفهوم متحصّل و غیر متحصّل؛ مانند: فصل و جنس و ماده و صورت، (بنا بر ترکیب اتحادی آن‌ها) و نیز مانند: مفهوم ماهیت و وجود جایز نباشد؛ در صورتی که اتحاد دو مفهوم غیر متحصّل و متحصّل یا دو مفهوم اعتباری و اصیل، جایز است؛ قسم اول؛ مانند: اتحاد ماده و صورت، در مثل بدن و نفس ناطقه انسان و اتحاد جنس و فصل؛ مانند: مفهوم حیوان و ناطق در ذهن و قسم دوم؛ مانند: اتحاد ماهیت و وجود. چنانچه مفهوم ماده و صورت دارای مطابق خارجی باشند، ترکیب میان آن دو، اتحادی نخواهد بود؛ در حالی که به مسلک تحقیق، ماده، غیر متحصّل و صورت، متحصّل است و باید ترکیب آن دو اتحادی باشد. در ترکیب اتحادی، دو شیء به یک وجود، موجودند. در مورد مفهوم ماهیت و وجود، به اتفاق محققان آن دو مفهوم در یک مصداق، اتحاد دارند. عینیت و واقعیت خارجی بر مبنای اصالت وجود، مصداق بالذات مفهوم وجود و بر مبنای اصالت ماهیت، مصداق بالذات مفهوم ماهیت است.

تقریر دلیل سوم: چنانچه مفهوم کثیر از مصداق کثیر حکایت کند، لازم می‌آید هر مفهوم دارای مصداق باشد؛ لازم باطل است؛ ملزوم نیز باطل است.

بیان ملازمه و بطلان لازم: هرگاه از هر شیء خارجی؛ مانند: انسان، دو مفهوم ماهیت و وجود در ذهن حاصل شود و هر مفهومی دارای مصداق باشد، آن مصداق نیز منشأ انتزاع دو مفهوم است و دو مفهوم نیز هر یک دارای مصداق هستند و هرگاه مورد مزبور به این ترتیب ادامه یابد، چند امر باطل لازم می‌آید:

امر اول؛ لزوم تسلسل است؛ به این بیان که لازم می‌آید هر موجودی دارای دو حیثیت عینی باشد، هر یک از آن حیثیت‌ها که در ذهن منعکس می‌شود، بر دو مفهوم مشتمل است و به ازای هر یک از دو مفهوم، باید حیثیت عینی دیگری را فرض کرد و تحقق کثرت مصداق به تبع کثرت مفهوم، تا بی نهایت ادامه می‌یابد و لازم می‌آید هر موجود بسیطی، از بی نهایت حیثیت‌های عینی و خارجی مرکب باشد (مصباح یزدی، ۱/ ۲۹۸).

امر دوم، کلی طبیعی بدون فرد می‌شود؛ چون هر شیء در خارج دو شیء می‌شود و به وحدت منتهی نمی‌شود. عدم وحدت، ملازم با عدم تشخیص و وجود است. با عدم تحقق وحدت، کثرت تحقق نمی‌یابد؛ زیرا قوام کثرت، به وحدت است.

امر سوم، قاعده الواحد نقض می‌شود؛ چون لازم می‌آید از حق تعالی دو شیء (ماهیت و وجود)، با هم صادر شوند.

امر چهارم، قاعده تناهی ابعاد نقض می‌شود؛ زیرا هر شیء در خارج دو شیء می‌شود و

منشأ انتزاع دو مفهوم می‌گردد و از این امر لازم می‌آید از هر شیء موجود، بی‌نهایت موجود تحقق یابد. امر پنجم، مصداق داشتن هر مفهوم، مخالفت با حکم وجدان است. هر شخصی به وجدان خود می‌یابد که دو مفهوم؛ مانند: ماهیت و وجود، در مصداق متحد هستند و هر یک، مصداق مستقلی ندارد. با بطلان لوازم مزبور، ملزوم باطل و مدعای عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق، اثبات می‌شود.

تقریر دلیل چهارم: هرگاه کثرت مفهوم از کثرت مصداق کاشف باشد و معانی متعدد به یک وجود، موجود نشوند، لازم می‌آید اساس حمل شایع منهدم گردد و هیچ معنایی بر معنای دیگر به این حمل، محمول نشود (زنوزی، لمعات الهیه، ۳۲۵). ولی لازم باطل است؛ با بطلان لازم، ملزوم نیز باطل می‌شود.

بیان ملازمه و بطلان لازم: در حمل شایع؛ که ملاک آن کثرت مفهوم و اتحاد در وجود است، اگر کثرت مفهوم از کثرت مصداق کشف نماید، لازم می‌آید موضوع، مصداقی متمایز از مصداق محمول داشته باشد و حمل که اتحاد در وجود است، تحقق نیابد و نسبت ذهنی، مطابق نسبت خارجی نباشد و نیز میان قضیه ذهنی و مابازاء آن در خارج، مطابقتی نباشد؛ در قضیه حملی ذهنی، سه جزء موضوع، محمول و رابط، وجود دارند. نسبت در قضیه ذهنی از نسبت خارجی یا همان وجود رابط و اتصاف حکایت دارد. اگر قضیه ذهنی با خارج مطابق باشد، باید نسبت ذهنی مطابق نسبت خارجی باشد؛ در قضایایی که مفاد کان ناقصه است؛ مانند: «جسم سفید است»، مطابقت قضیه با خارج، در اتحاد وجودی دو طرف نسبت است. در قضیه مزبور، وجود رابطی به موضوع پیوند دارد. موضوع قضیه مذکور، مصداق محمول است و مطابق موضوع و محمول قضیه، در خارج اتحاد دارند و به یک وجود، موجود است و در قضایای مفاد کان تامه؛ مانند: «زید موجود است»، موضوع و محمول و نسبت حکمیه از وجود واحد شیء خارجی، حکایت دارند. هرگاه کثرت مفهوم در قضیه از کثرت مصداق یا مابازاء قضیه در خارج، حکایت نماید، اتحاد وجودی در مطابق خارجی قضیه تحقق نمی‌یابد؛ به عبارت دیگر در این فرض، میان نسبت ذهنی و نسبت خارجی در قضایای مفاد کان ناقصه و محکی عنه موضوع و محمول در قضایای مفاد کان تامه، مطابقتی نخواهد بود و هیچ گاه حمل شایع تحقق نخواهد یافت؛ ولی لازم، باطل است و کاربرد حمل شایع، رایج است. با بطلان لازم، ملزوم باطل و ادعا ثابت می‌شود.

تقریر دلیل پنجم: هرگاه کثرت مفهوم از کثرت مصداق حکایت نماید، لازم می‌آید معانی ماهوی وجود اجمالی جمعی نداشته باشند؛ لازم، باطل است؛ ملزوم نیز باطل است.

بیان ملازمه و بطلان لازم: ماهیت‌ها دارای دو گونه وجود فردی و جمعی هستند؛ ماهیت‌ها در عقل مفارق، به وجود جمعی اجمالی موجودند؛ آن‌ها در عقل به وجود شخصی، تحقق ندارند؛ زیرا صدق مفاهیم ماهوی بر موجود بسیط به معنای تحقق فرد آن‌ها در آن موجود نیست. این مطلب در مسئله عوالم وجود و تطابق آن‌ها بر یکدیگر و حصول جمعی ماهیت‌ها به وجود واحد عقلی، تبیین می‌شود. وجود واحد بسیط عقلی، وجود همه ماهیت‌هاست و مفاهیم ماهیت‌های مزبور، از آن انتزاع می‌شوند؛ اگر مفاهیم ماهوی از کثرت فرد در عقل حکایت نمایند، لازم می‌آید افراد ماهیت، به وجود منفصل و به انفراد در عقل موجود باشند؛ لازم باطل است؛ چون وجود شخصی و منفصل ماهیت‌ها در عقل، با بساطت عقل سازگاری ندارد. با بطلان لازم، ملزوم باطل و مدعا اثبات می‌شود.

تقریر دلیل ششم: اگر از مصداق واحد بسیط، مفاهیم کثیر انتزاع نشوند، لازم می‌آید واحد بسیط، واحد، شیء، ممکن، معلول، مخلوق و معلوم نباشد؛ لازم، باطل است؛ چون هر مرکب، به واحد بسیط منتهی می‌شود و از آن بسیط، مفاهیم کثیر مذکور، انتزاع می‌شوند.

بیان ملازمه و بطلان لازم: محقق سبزواری در جواز انتزاع مفهوم کثیر از واحد، چنین می‌نویسد: «هر کثرتی به واحد منتهی می‌شود و هر مرکبی به بسیط ختم می‌شود؛ زیرا اگر آحاد کثرت به واحد ختم نشوند، تحقق کثرت بدون وحدت، لازم می‌آید و این امر، محال است؛ زیرا هیچ کثرتی بدون وحدت و هیچ ترکیبی بدون شیء بسیط، وجود ندارد؛ بنابراین چون در جهان ترکیب وجود دارد، بسیط نیز وجود دارد؛ از این رو هر یک از بسیط‌ها منشأ تحقق مرکب و هر یک از وحدت‌ها، منشأ تحقق کثیر هستند و همان‌طور که از بسیط و واحد، مفاهیم وحدت و بسیط انتزاع می‌شوند، مفاهیم کثیر دیگر نیز، انتزاع می‌شوند» (سبزواری، ۱۴۰). بنابراین چنانچه از وحدت مصداق، کثرت مفهوم پدید نیاید، لازم می‌آید واحد سبب کثیر نشود؛ لازم باطل است؛ با بطلان لازم، ملزوم باطل و مدعا اثبات می‌گردد.

مسئله توحید صفاتی

نظریه توحید صفاتی، با ابتناء بر فرضیه عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق اثبات می‌شود. توحید صفاتی به معنای یکی دانستن یا اعتقاد به وحدت و عینیت صفات و ذات حق تعالی در مصداق وجود است. یعنی صفات حقیقی و کمالی حق تعالی، عین یکدیگر و عین ذات واجب تعالی هستند (زنوزی، لمعات الهیه، ۲۲۳). در تبیین مسئله توحید صفاتی، ذکر چند مطلب به عنوان مقدمه، لازم به نظر می‌رسد:

۱- عدم لزوم مغایرت صفت و موصوف در مصداق

بنا به رأی مشهور، وجود صفت (وجود رابطی و لغیره) در خارج یا در عقل، مغایر وجود موصوف است؛ از نظر آن‌ها وجود فی نفسه صفت، عین وجود آن در غیر است؛ خواه وجود فی نفسه آن وجود خارجی یا وجود عقلی باشد. در صورت اول، قیام، قیام خارجی و در صورت دوم، قیام، قیام عقلی است؛ پس ناگزیر وجود صفت، مغایر وجود موصوف است؛ ولی در معنای صفت، قیام به غیر، معتبر نیست؛ زیرا عوارض وجود، صفات وجود هستند و در عین حال در هیچ یک از نشأت حتی در عقل، قیام صفت به موصوف تصور نمی‌شود. عوارض وجود از آن جهت که عوارض وجود هستند، به حسب ذات، عین وجود و به حسب عنوان و مفهوم، غیر وجود هستند. عوارض وجود در اعیان، عین وجود های عینی و در اذهان، عین وجود های ذهنی هستند. مغایرت میان وجود و عوارض آن، جز به تعمل عقل نیست؛ یعنی عقل به دو سنخ شیئیت مفهومی که جهت ابهام و قوه و شیئیت وجودی که جهت تحصیل و فعلیت است، حکم می‌کند؛ پس صفت، معنای ناعتی است که موجودیت آن برای خود نیست؛ خواه دارای موجودیتی غیر از موجودیت موصوف باشد یا نباشد. به عبارت دیگر صفت، معنای ناعتی است که بالذات یا بالعرض از شیء، انتزاع می‌شود و ثبوت فی نفسه آن، عین ثبوت برای موصوف است؛ خواه ثبوت فی نفسه آن، عین ثبوت موصوف یا غیر آن باشد (زنوزی، لمعات الهیه، ۲۲۴).

۲- تقسیمات صفات

در تعیین محل بحث و نیز در بیان صفاتی که اسناد آن‌ها به حق تعالی جایز است، ذکر تقسیمات صفات، لازم است.

۲-۱ صفات مطلق وجود و وجود مقید:

در یک تقسیم، صفات به دو قسم منقسم می‌شوند: قسم اول، صفات موجود از حیث موجود بودن است و قسم دوم، صفاتی است که در اتصاف موصوف به آن، موصوف به قیدی مقید می‌شود. در قسم دوم، در ثبوت صفت برای شیء، باید موصوف به طبیعت متغیر؛ مانند: رنگ و طعم یا به تعلیمی دارای کمیت؛ مانند: کرویت، و زوجیت، مقید شود. در قسم اول، که صفات موجود از حیث موجود بودن است، واجب، ممکن، مجرد و جسم را شامل می‌شود. موصوف آن صفات، لازم نیست طبیعی یا تعلیمی باشد؛ مانند: علم و قدرت؛ که مثل وجود، دارای شدت و ضعف هستند؛ در این قسم، تغایر مفهوم‌های کلی با بساطت ذات موصوف، ناسازگار نیست؛ همچنان که وجود از آن حیث که وجود است، واجب بالذات است، علم نیز

عالم بالذات است؛ بلکه صرف حقیقت، علم است؛ در سایر صفات نیز، همین گونه است؛ بنابراین برای هر یک از این اوصاف، فرد بسیطی که مثل، شبیه، ضد و حد و برهان، ماهیت و جنس و فصل ندارد، وجود دارد (صدرالدین شیرازی، شرح الاصول الکافی، ۲۳۱).

۲-۲ صفات محسوس و معقول:

در تقسیم دیگر، صفات به دو قسم منقسم می‌شوند: ۱- صفت محسوس؛ ۲- صفت معقول. هر یک از این اوصاف یا عین موصوف یا غیر موصوف هستند. صفت محسوسی؛ مانند: متصل برای جسم، عین موصوف و صفت محسوسی؛ مانند: سیاهی برای جسم غیر موصوف است. صفت معقول عین موصوف؛ مانند: عالم بودن برای عقل و صفت معقول غیر موصوف؛ مانند: عالم بودن برای انسان است.

۲-۳ اوصاف حق تعالی:

اوصاف حق تعالی به انقسام اولی، به ثبوتی و سلبی^۱ تقسیم می‌شوند. صفات ثبوتی به ذاتی، فعلی و اضافی، منقسم می‌گردند. صفت ذاتی به دو قسم حقیقی محض؛ مانند: حیات و حقیقی ذات اضافه؛ مانند: علم به غیر، تقسیم می‌شود. صفت فعلی؛ مانند: خلق و رزق و صفت اضافی؛ مانند: قدرت و عالمیت است (طباطبایی، بدایه الحکمه، ۱۶۰ - ۱۶۱). در تقسیم اول، واجب‌الوجود به صفات مطلق وجود و در تقسیم دوم، به صفات معقول و در تقسیم سوم به همه اقسام صفات، متصف می‌شود.

۳- رابطه ذات و صفات

مسئله رابطه ذات و صفت حق تعالی از جمله مسایل عمیق و دشوار در بحث اوصاف الهی است. این مسئله از جمله مسائل اختلافی میان مسلمانان است و در این باره گروه‌های مختلف، نظرات متفاوت دارند. در بحث صفات حق تعالی، پس از بحث از جنبه معنائشناسی الفاظ و مفاهیم صفات، جنبه وجودشناسی آن‌ها، موضوع بحث و گفتگو است. در بحث رابطه ذات و صفات حق تعالی، از جنبه وجودشناسی صفات، بحث می‌شود. در اوصاف الهی دو نگرش سلبی و ایجابی مطرح است و هر یک، دارای پیروانی است؛ ولی اکثر محققان، نگرش ایجابی صفات را می‌پذیرند. در دیدگاه سلبی، همه اوصاف الهی به سلب برگشت می‌کنند. در این دیدگاه، هر وصف ایجابی، به نقیض آن وصف، بر می‌گردد و به سلب تحصیلی از ذات خداوند متعال سلب می‌شود؛ در مثال «خدا عالم است»، معنا و مقصود این است که او جاهل

۱. صفات سلبی حق تعالی در حقیقت سلب نقص و امکان هستند و به سلب تحصیلی (سلب اتصاف و نه اتصاف به سلب) از ذات سلب می‌شوند و ظاهراً به شیوه تعلیمی، در عدل اوصاف ثبوتی، اموری که از حق تعالی سلب می‌شوند، به عنوان صفت سلبی طرح می‌شوند.

نیست^۱. در دیدگاه ایجابی، صفات ذاتی ثبوتی، به وجه حقیقی یا مجازی، به ذات حق تعالی نسبت داده می‌شوند و در مسئله، چند نظریه وجود دارد:

- ۱- نظریه نیابت ذات از صفات^۲
- ۲- نظریه حال^۳
- ۳- نظریه زیادت صفات قدیم^۴
- ۴- نظریه زیادت صفات حادث (دیدگاه فرقه کرامیه)^۵
- ۵- نظریه عینیت ذات و صفات.

تبیین نظریه عینیت ذات و صفات در مصداق

نظریه عینیت ذات و صفات در وجود، عقیده مذهب امامیه و اکثر قریب به اتفاق فیلسوفان است و در کلمات معصومان-علیهم‌السلام- این مطلب ثابت است که در واجب تعالی صفت مقابل ذات؛ یعنی عرض و معنایی که به ذات واجب تعالی قائم و ذات، موضوع و محل آن باشد، نیست؛ بلکه وجوب وجود، عین ذات اوست؛ چنان که وجود، عین ذات

۱. ر. ک: آشتیانی، ۲۴۲/۱ - ۲۵۸؛ قمی قاضی سعید، شرح توحید صدوق، ۱۱۶؛ همو، کلید بهشت، ۷۱. رحمانی ۱۰۱. فاضل مقداد با نفی صفت از حق تعالی، تصریح می‌کند: «مجموع صفات حق تعالی، صفات جلال است؛ همانا اثبات قدرت برای حق تعالی به اعتبار سلب عجز از اوست و اثبات علم به اعتبار سلب جهل از اوست و در حقیقت آنچه از صفات درک می‌کنیم، جز سلبها و اضافه‌ها نیست؛ ولی کنه ذات و صفها او از نظر عقلها محجوب و حقیقت صفات او را جز او نمی‌داند» (فاضل، الباب الحادی عشر للعلامه حلی مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، ۱۸).

۲. (صدرالدین شیرازی، شرح الاصول الکافی، ۲۳۰). قریب به دیدگاه معتزله سخن برخی محققان شیعه است. فاضل مقداد با نفی صفت از حق تعالی، تصریح می‌کند تعبیر از صفات حق تعالی در حقیقت تعبیر از ذات اوست به این معنا که مقتضای صفات به ذات منسوب است؛ نه به اعتبار صفتی که به ذات قیام دارد؛ مانند تمکن از ایجاد که به اعتبار آن گفته می‌شود او قادر است؛ نه این که قدرت به او قائم باشد. (فاضل، اللوامع الالهیه، ص ۲۰۷)

۳. ر. ک: همو، الباب الحادی عشر للعلامه حلی مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، ۲۴ و نصیرالدین طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ۲۹۶. ابوهاشم با استفاده از فرمول کلابی قدیم، و جانشین کردن لفظ حال به جای صفت، درباره احوال می‌گوید: «آن‌ها نه خدایند و نه جز خدا، هدف آن توجه به دو طرز تصور مخالف درباره آموزه صفات است. بنابراین بخش اول فرمول «نه خدا» انکار این نگرش معتزلی است که الفاظ حمل شده بر خدا تنها نام‌هایی برای اشاره به ذات خدا هستند. بخش دوم فرمول یعنی «نه جز خدا»، انکار این نگرش صفاتی است که الفاظ حمل شده بر خدا، نشان دهنده وجود صفاتی واقعی در خداست؛ که از ذات او متمایز هستند. (ولفسن هری اوسترین، ۲۲۹)

۴. اشاعره صفات خدا را زائد بر ذات او می‌دانند. به نظر آن‌ها باری تعالی عالم به علم، مرید به اراده و متکلم به کلام است. این صفات، ازلی قائم به ذات هستند و گفته نمی‌شود صفات همان ذات و نه غیر ذات هستند و نیز صفات مزبور، غیر ذات و نه غیر ذات نیستند. (شهرستانی، ۹۵)

۵. ر. ک: حلی حسن ابن یوسف، انوار الملکوت فی شرح الیقوت، ص ۸۱-۸۲؛ فاضل، الباب الحادی عشر للعلامه حلی مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، ص ۲۱-۲۲.

اوست (لاهیجی، گوهر مراد، ۲۴۱). نظریه توحید صفاتی همان نظریه عینیت ذات و صفات است و سایر نظریات از موضوع بحث خارج هستند؛ زیرا در نظریه سلبی صفات، ذات با وصف ثبوتی نسبتی ندارد؛ در این دیدگاه اگرچه نقیض صفات ثبوتی، به سلب تحصیلی از ذات خداوند متعال سلب می‌شوند؛ ولی ذات به صفات ثبوتی متصف نمی‌گردد. در نظریه نیابت صفات از ذات نیز، صفات از ذات سلب می‌شوند و اسناد صفات به ذات، مجازی است. در دو نظریه سلبی و نیابت، مفهوم صفت ایجابی در نسبت با ذات، به وجه حقیقی لحاظ نمی‌شود. در نظریه حال صفت حقیقی ایجابی که در مصداق با ذات متحد باشد، وجود ندارد و در نظریه زیادت صفات، هر صفت، دارای مصداق خارج از ذات است. این نظریه، در تقابل با نظریه توحید صفاتی است.^۲

بیان عینیت ذات و صفات در مسئله

بر اساس فرضیه «عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق»، از مصداق واحد بسیط حق تعالی، مفاهیم صفات، انتزاع می‌شوند. عینیت ذات و صفات در مصداق، از نتایج معرفتی فرضیه مزبور بشمار می‌آید. معنای عینیت ذات و صفات، این نیست که در ذات، مفاهیمها تحقق ندارند؛ تا تعطیل لازم آید؛ همان طور که گروهی از متکلمان که نفی کننده صفات حق تعالی هستند، عقیده دارند (صدرالدین شیرازی، شرح حکمه الاشراق، تعلیقه صدرالمتألهین، ۳۰۹). معنای عینیت صفات و ذات نیز این نیست که مفاهیم صفات عین ذات خداوند باشند؛ زیرا لازم می‌آید الفاظ علم، قدرت و اراده در حق تعالی، مترادف باشند و از هر یک آن‌ها چیزی فهمیده شود که از دیگری فهمیده می‌شود؛ در این صورت با اطلاق یکی از آن‌ها، ذکر سایر الفاظ، بدون فایده خواهد بود و این امر باطل است؛ چون مستلزم تعطیل است (همو، حکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ۱۶/۱۴۵). (تعطیل ذات از صفات کمال یا تعطیل عقل، از شناخت حق تعالی) در توضیح مطلب می‌توان گفت: وجه منشأ انتزاع واقع شدن مصداق واحد برای مفهوم کثیر، از یک سوی در حقیقت و سنخ وجود اصیل و صرف و از دیگر سوی در خصوصیت ذاتی مفهوم است. محور وحدت و یگانگی، چیزی جز وجود نیست؛ راز جواز منشأیت مصداق واحد برای مفهوم کثیر، در حقیقت و سنخ وجود اصیل و

۱. ر. ک: ابن بابویه، التوحید، ۱۳۵؛ میرداماد، مصنفات میرداماد، ۱۳۵؛ صدرالدین شیرازی، المبدأ والمعاد، ۱۲۲؛ همو، حکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه ۱۶/۱۴۵؛ طباطبائی، نهایه الحکمه، ۲۸۴.

۲. در نظریه ترادف الفاظ صفات، مفاهیم معیار وجود ندارند. از این رو در نظریه ترادف الفاظ، بحث از نظریه توحید صفاتی، فاقد موضوع است. زیرا توحید صفاتی در معنای اصطلاحی، فرع بر کثرت مفاهیم است.

صرف است (همان، ۲۸۱). هر موجود اصیل بر حسب هویت وجودی آن، مصداق محمول های کثیر واقع می شود و صدق مفهوم های گوناگون بر ذات واحد، مغایرت در مصداق را اقتضا ندارد (همو، المبدأ و المعاد، ۱۸۷). صرف وجود، کمال محض و مصداق هر کمال است (لاهیجی، شرح رساله المشاعر، ۳۶۴). کامل ترین و جامع ترین مصداق مفهوم وجود، بسیط الحقیقه است. بسیط الحقیقه، کل الاشیاء است و آن جز واجب الوجود بالذات، نخواهد بود. حق تعالی از آن سبب که دارای وجودی واجب، بسیط و صرف است، در عین این که واحد به وحدت حق حقیقه است، منشأ انتزاع مفهوم کثیر و جویی است. خداوند متعال بدون شائبه عدم، محض وجود، کل وجود و کل او، وجود است (صدرالدین شیرازی، تعلیقه صدرالمآلهین علی الشفاء، ۶۱). او به ذات احدی بسیط خود، کل وجود، کل علم و کل سایر صفات کمالی است (میرداماد، ۱/ ۱۳۵). در صفات، هیچ گونه تکثر و اختلافی جز به مفهوم و نام گذاری نیست. مصداق و حیثیت صفات، عیناً مصداق و حیثیت ذات است^۱ (همو، المبدأ و المعاد، ۱۲۲).

اثبات نظریه توحید صفاتی

نظریه توحید صفاتی را می توان با چند برهان، موجه نمود:

تقریر برهان اول

واجب الوجود، کامل ترین و جامع ترین مصداق مفهوم وجود است.

هر موجودی که کامل ترین و جامع ترین مصداق مفهوم وجود باشد، بسیط الحقیقه و در غایت بساطت است.

نتیجه: واجب الوجود، بسیط الحقیقه و در غایت بساطت است.

تقریر برهان دوم

واجب الوجود، بسیط الحقیقه و در غایت بساطت است.

هر بسیط الحقیقه در غایت بساطت، کل اشیاء است.

نتیجه: واجب الوجود، کل اشیاء است.

۱. صفات واجب تعالی در مفهوم تغایر دارند؛ ولی الفاظ آنها، مترادف نیستند؛ همچنان اطلاق آنها بر واجب تعالی مجاز و تشبیه نیست. آن اوصاف به رغم مغایرت در مفهوم، به وجود واحد شخصی موجودند. (صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ۷/ ۲۳۰) ذهن آدمی در ابتدا مفاهیم اوصاف مانند: علم و قدرت را از وجودهای امکانی درک و دریافت می کند و سپس آنها برای واجب الوجود با برهان اثبات می گردند و معنای انتزاع اوصاف کثیر از واجب تعالی همین گونه است که مفاهیم اوصاف مزبور از خارج اخذ و برای واجب تعالی اثبات می شوند.

واجب الوجود که همه اشیا است و هیچ شیء از اشیا از ذات او خارج نیست، در عین وحدت و بساطت، منشأ انتزاع مفاهیم کثیر واقع می‌شود. در مورد قیاس اول، صغرای آن با برهان اثبات می‌شود و کبرای آن با تحلیل وجوب وجود و نیز با برهان تنبیهی، معلوم می‌گردد. آن مفهوم، با بسیط الحقیقه و صرف وجود بودن، مساوق است. کبرای قیاس دوم یا مدعای کل اشیا بودن بسیط الحقیقه، به اثبات نیاز دارد. اینک مدعای مزبور با برهان، اثبات می‌شود:

برهان کل اشیا بودن بسیط الحقیقه

چنانچه از حقیقت حق تعالی شیء خارج شود، لازم می‌آید ذات او بذاته، مصداق سلب آن شیء باشد و اگر مصداق سلب نباشد، ناگزیر مصداق سلب است و سلب سلب، مساوق ثبوت است؛ پس آن شیء، ثبوت دارد و از ذات سلب نمی‌شود؛ در صورتی که مفروض، سلب آن شیء از ذات بود و این خلف است. اگر بر ذات، سلب شیء صدق کند، لازم می‌آید: اولاً - ذات مزبور از حقیقت شیء و عدم آن قوام یابد و ثانیاً - آن ذات مرکب شود. (اگرچه ترکیب در ذات به حسب تحلیل عقلی باشد) در صورتی که مفروض، بسیط بودن آن است و از ترکیب، خلف لازم می‌آید (صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ۶/ ۳۶۸ - ۳۶۹). با این توضیح که هرگاه ذات بسیط، شیء بدون شیء دیگر باشد، مثل این که «الف» بدون «ب» باشد؛ معلوم است که حیثیت «الف» بعینه، حیثیت «ب» نیست و اگر غیر این باشد، لازم می‌آید مفهوم «الف» و مفهوم عدم «ب»، شیء واحد باشند و لازم، باطل است؛ زیرا محال است وجود و عدم، امر واحدی باشند؛ بنابراین ملزوم مثل لازم، باطل است و همه اشیا بودن بسیط الحقیقه، ثابت می‌شود. (همان، ۱۱۱ - ۱۱۲) پس به مفاد قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشیء منها»، حق تعالی با بساطت و وحدت ذات، واجد اصل و حقیقت وجود اشیا است؛ بدون این که حدود، نقایص و امور عدمی اشیا به ساحت قدسی او راه یابند؛ وجود خدا، کل وجود و صفات او، کل صفات است؛ زیرا در بسیط الحقیقه، نقصانی نیست؛ نقصان موجب تعدد است؛ پس آنچه تعدد ندارد، ناقص نیست و آنچه ناقص نیست، هیچ شیء از معنای ذات او خارج نیست (همو، *الشواهد الربوبیه*، ۱۳۸). واجب تعالی، از همه وجوه، واحد است؛ پس او کل وجود و کل او، وجود است (همو، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ۶/ ۱۱۰).

تقریر برهان سوم

اگر صفات کمالی خداوند زائد بر ذات او باشند، او در مرتبه ذات فاقد صفات کمال خواهد بود و لازمه آن، کامل و متأثر شدن واجب تعالی از غیر است و از طرفی حق تعالی فاعل است؛

در این صورت، تعدد جهت قبول و فعل در ذات لازم می‌آید و این امر، مستلزم ترکیب و امکان است (همان، ۱۳۳ - ۱۳۴). در صورتی که موجود امکانی، بسیط و واحد نخواهد بود. بنابراین، موضوع واحد بسیطی برای انتزاع مفهوم کثیر، وجود نخواهد داشت.

تقریر برهان چهارم

واجب بالذات علت تامه‌ای است که هر موجود ممکن بدون واسطه یا باواسطه، به او منتهی می‌شود؛ یعنی حقیقت واجب بعینه علت است و هر کمال وجودی که در معلول وجود دارد، به گونه‌ی عالی‌تر و شریف‌تر در علت وجود دارد. بنابراین هر کمال وجودی در واجب بالذات، تحقق دارد؛ چون مفروض آن است که او وجود صرف و واحد به وحدت حق است در ذات او تعدد جهت و تغایر حیثیت و عدم راه ندارد؛ پس هر کمال وجودی مفروض عین ذات او و عین کمال مفروض دیگر است. بنابراین صفات ذاتی واجب بالذات از حیث مفهوم، مختلف و از حیث مصداق، واحد هستند (طباطبایی، *نهایه الحکمه*، ۲۸۵).

نتیجه

از آنچه در مسئله توحید صفاتی و ارتباط آن با رابطه وحدت مصداق و کثرت مفهوم بیان گردید، نتایج ذیل حاصل شد:

- ۱- مفهوم به سبب این که همواره در دایره‌ای محدود و از افقی خاص با مصداق مواجه می‌شود، نمی‌تواند مصداق را از همه جهات ارائه دهد؛ لهذا صدق چند مفهوم بر یک موجود، جایز است و مصداق چون گستره‌ای فراتر از مفهوم دارد، گاه در معرض حکایت مفاهیم متعدد و مغایر قرار می‌گیرد. برخلاف مفهوم که دارای مرز معنایی خاص است و مفهوم واحد نمی‌تواند از مصادیق کثیر حکایت نماید، مصداق وجود، مجمع معانی کثیر واقع می‌شود و کثرت مفهوم با کثرت مصداق، ملازمه ندارد.
- ۲- وجه منشأ انتزاع واقع شدن مصداق واحد برای مفهوم کثیر، در حقیقت و سنخ وجود اصیل و صرف است. هر موجود اصیل بر حسب هویت وجودی آن، مصداق محمول‌های کثیر واقع می‌شود و به وزان اشتداد وجود، مفاهیم بیشتری از آن انتزاع می‌شود.
- ۳- صدق مفهوم‌های گوناگون بر ذات واحد جز در فرضی که محکی عنه مفهوم، دارای اختلاف حیثی باشد، مغایرت در مصداق را اقتضا ندارد. اختلاف حیثی، منشأ تغایر مصداق است. مفاهیم مغایر حاکی از حیثیت صدور مختلف در فاعل یا مفاهیمی؛ مانند: علت و معلول؛ که اختلاف حیثی دارند، مصداق آن‌ها واحد نخواهد بود. ۴- مسئله توحید صفاتی، به عنوان

نتیجه معرفتی مسئله وحدت مصداق و کثرت مفهوم، تبیین شد و معلوم گردید وجود واحد بسیط و صرف حق تعالی، منشأ انتزاع مفاهیم اوصاف واقع می‌شود و کثرت مفاهیم از کثرت مصداق، کاشفیتی ندارد.

منابع

- آشتیانی، جلال‌الدین، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر*، تهران: انستیتو ایران و فرانسه، قسمت ایران‌شناسی، ۱۳۵۱.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء*، تصحیح سعید زائد، قم: مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *التوحید*، تحقیق: سید هاشم حسینی تهرانی، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳ ه. ق.
- جرجانی، علی بن محمد، *شرح المواقف*، قم، منشورات شریف رضی، ۱۳۲۵ ه. ق.
- جوادی آملی عبدالله، *رحیق مختوم*، جلد اول، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵ ش.
- _____، *رحیق مختوم*، جلد دوم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۶ ش.
- _____، *شرح حکمت متعالیه: اسفار اربعه*، بخش چهارم از جلد ششم، تهران، انتشارات الزهراء (س)، ۱۳۷۲ ش.
- _____، *شرح حکمت متعالیه: اسفار اربعه*، بخش یکم و دوم از جلد ششم، تهران، انتشارات الزهراء (س)، ۱۳۶۸ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، *انوار الملکوت فی شرح الیاقوت*، تحقیق محمد نجمی الزنجانی، قم، انتشارات الرضی - انتشارات بیدار، ۱۳۶۳ ش.
- رحمانی، غلامرضا، *فلسفه فلوطین*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۰ ش.
- زنوزی، عبدالله بن بیرمقلی باباخان، *لمعات الهیه*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ه. ق.
- زنوزی، علی بن عبدالله؛ *بدایع الحکم*، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۶ ش.
- سبزواری، هادی بن مهدی، *شرح الاسماء الحسنی او شرح دعاء الجوشن الکبیر*، تصحیح و تحقیق: نجفعلی حبیبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، تحقیق: عبدالعزیز محمد الوکیل، جزء اول، قاهره، موسسه الحلبي و شرکاه للنشر والتوضیح، ۱۹۶۸ م.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
- _____، *الشواهد الربوبیه*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، انتشارات دانشگاه

مشهد، ۱۳۴۶ ش.

_____، *المبدء والمعاد*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

_____، *تعليقه صدر المتألهين على الشفاء*، چاپ سنگی، قم، انتشارات بیدار، بی تا.

_____، *مجموعه الرسائل التسعه*، تهران، ۱۳۰۲ ه. ق.

_____، *مجموعه رسائل فلسفی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *شرح الاصول الکافی*، تهران، چاپ سنگی، مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ ه. ق.

_____، *شرح حکمه الاشراق با تعلیقات صدر المتألهين*، چاپ سنگی، بی جا، بی نا، بی تا.

_____، *طباطبای محمد حسین، بادیه الحکمه*، تصحیح: غلامرضا فیاضی، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۴ ش.

_____، *نهایه الحکمه*، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ه. ق.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *الباب الحادی عشر للعلامه حلی مع شرحیه النافع یوم الحشر ومفتاح الباب*، تحقیق: مهدی محقق، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل و دانشگاه تهران، ۱۳۶۵ ش.

_____، *اللوامع الالهيه*، تحقیق: سید محمد علی قاضی طباطبایی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.

قاضی سعید قمی، محمد سعید بن محمد مفید، *شرح توحید صادق*، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران، موسسه نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۵ ه. ق.

_____، *کلید بهشت*، تصحیح: سید محمد مشکوه، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۲ ه. ش.

_____، *عبدالرزاق بن علی، گوهر مراد*، تصحیح: زین‌العابدین قربانی، تهران، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ ش.

_____، *محمد جعفر بن محمد صادق، شرح رساله المشاعر*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.

_____، *مصباح یزدی محمد تقی، آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ش.

_____، *میرداماد، محمد باقر بن محمد، مصنفات میرداماد*، عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵-۱۳۸۱ ش.

_____، *نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، شرح الاشارات والاتبیهات*، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ه. ق.

_____، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ ه. ق.

_____، *ولفسن، هری اوسترین، فلسفه علم کلام*، ترجمه: احمد آرام، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۶۸ ش.